

بازتاب مسائل اجتماعی در ادبیات کهن پارسی

دکتر طلعت کاویان پور

ادب پارسی با تاریخی هزار ساله برای تحقیق در زمینه‌های گوناگون از جمله، زبان‌شناسی، فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی و اقتصاد، سند بسیار ارزشمندی است. از این رو، با مطالعه و بررسی این پهنه وسیع و عمیق می‌توان با مسائل اجتماعی مردم ایران نیز در طول تاریخ آشنا شد. در این نوشتار برخی از مسائل اجتماعی در نظام استبدادی از دیدگاه جمعی از شاعران و نویسندگان قدیم ایران-از قرن چهارم تا پایان قرن هشتم هجری- مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مفاهیمی که شاعران و نویسندگان سده‌های مورد بحث باین مایه‌های اجتماعی در آثار خویش به کار برده‌اند، متناسب با اوضاع حکومت وقت بوده است. گروهی از آنان، بی آنکه راه حلی برای رفع تبعیض و ستم‌های روزگار خویش ارائه کنند، به اصول و نظام ظالمانه اقتصادی-اجتماعی عصر خود اعتراض کرده‌اند.

فردوسی شاعر بزرگ ایران در شاهنامه، در پایان «بندنامه انوشیروان» اصول غلط و ناعادلانه اقتصادی-اجتماعی عهد ساسانی را چنین بیان می‌کند:

یکی مرد بینی که با دستگاه
رسیده کلاهش به ابرسیاه
که او دست چپ رانده‌اند ز راست
زیخش فروزی نداند ز کاست
یک از گردش آسمان بلند
ستاره بگوید که چونست چند
فلک رهنمونش به سختی بود
همه بهر او شور بختی بود
واضافه می‌کند:

«چنین بود تا بود و این تازه نیست
گزاف زمانه به اندازه نیست
یکی را برآرد به چرخ بلند
یکی را کند زار و خوار نرزد
نه بیوند با آن نه با اینش کین
که دانست راز جهان آفرین»^۱
وی از عدم تأمین اقتصادی و اجتماعی در عهد خود

چنین شکایت می‌کند:

«الای بر آورده چرخ بلند
چه داری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی
به پیری مرا خوار بگذاشتی
مرا گاش هرگز نپرورد یا
چو پسرورده بودی نیازد یا
به جای عنانم عصا داد سال
پراکنده شد مال و برگشت حال
دو گوش و دو پای من آهو گرفت
تهی دستی و سال نیرو گرفت»^۲

«ابو طیب مصعبی» شاعر دوره ساسانی نیز از وضع

آشفته اقتصادی دوران خود شکایت دارد:

«چرا زیرکانشند بس تنگ روزی
چرا ابلهان راست بس بی نیازی
چرا عمر طاووس و دراج کوتاه
چرا مار و کمرکس زید در دزازی»^۳
بی عدالتیهای اجتماعی و اختلاف طبقاتی، سخنی تازه نیست. بلکه ریشه در گذشته‌های بس دور تاریخ خونبار این سرزمین دارد. در آثار منظوم و منثور ادب فارسی، فریاد این اعتراض را از بس دیوار قرون می‌شنویم. «عسجدی» شاعر دربار محمود غزنوی از جفای





• مرگ سهراب - اثر: محمدباقر آقا میری

روزگار نسبت به «اهل هنر» شکوه کرده و می‌گوید:
**«فغان زدست ستمهای گنبد دوار
 فغان ز سفلی و علوی و نابت و سیار
 جفای چرخ بسی دیده‌اند اهل هنر
 از آن به هرزه شکایت نمی‌کنند احرار»**
 «محمد جریر طبری» موخ عصر سامانی، از خواری
 ومذلت مستمندان رنج می‌برد و با اختلاف طبقاتی
 مخالف است و می‌نویسد:

«دوصفت است که هرگز نمی‌پسندم. کفران نعمت
 در توانگران و خواری ومذلت در مستمندان».
 این اختلاف عظیم طبقاتی نه تنها بی‌عدالتیهای
 اجتماعی را به دنبال داشت، بلکه فخر ومباهات و کبر
 طبقات حاکمه رانیز نسبت به طبقات محروم اجتماع به
 وجودآورده بود. برخی از شاعران ونویسندگان سخنان ما
 در آثار خویش این مسئله را به باد انتقاد گرفته‌اند.
 «ناصر خسرو» شاعر توانای قرن پنجم هجری «فخر
 ونازش» به آباء واجداد را مردود می‌شمارد و می‌گوید:
**«تن پاک فرزند آزاد گانم
 نگفتم که شاپورین اردشیرم»**
**«فرزند هنرهای خویشان شو
 تا همچوتوکس را پدر نباشد
 وانگه که هنریافتی، بشاید
 گرجز هنرت خود پدر نباشد»**^۵
 «فرتخی سیستانی»، هر چند شاعری درباری
 است، اما گویا گاهی از این وضعیت خشمگین شده
 وعکس العمل نشان می‌داده است:

**«بسا کسا کانداز گهر واندر هنر دعوی کند
 همچون خرد در خرد بماند چون گه برهان بود»**^۶
 (خرد، خورخوره=لجن وگل، رک به فرهنگ معین).
 گاهی شاعران ونویسندگان ادب فارسی، اختلاف
 طبقاتی ومشکلات اجتماعی را با طنزی شیرین بیان
 می‌کنند. «شیخ فرید الدین عطار نیشابوری»، که در ادب
 عرفانی پایگاهی والا دارد، در داستان «دیوانه»، اعتراض
 خود را نسبت به ثروت بیکران «عمید نیشابور» چنین بیان
 می‌دارد:

«این دیوانه به نیشابور می‌رفت، دشتی دید فراخ که
 در آن گاو بسیار می‌چرید، پرسید که این گاوها مال
 کیست؟ گفتند: مال عمید نیشابور راست.
 از آنجا گذشت، صحرایی دید پرازاسب، گفت: این
 اسبها از آن کیست؟

گفتند: از آن عمید نیشابور... چون به شهر آمد،
 غلامان بسیار دید. پرسید: اینها از کیست؟ گفتند:
 بندگان عمید نیشابورند. درون شهر سرائی دید آراسته که
 مردم به آنجا می‌رفتند و می‌آمدند، پرسید: این سرای
 کیست؟ گفتند: این اندازه ندانی که سرای عمید
 نیشابور است؟

دیوانه دستاری کهنه بر سرداشت از سر برگرفت و به
 آسمان پرتاب کرد که خدایا! این را هم به عمید نیشابور

ده، از آنکه همه چیز را به وی داده‌ای»^۷.

به راستی طنز لطیفی را که در عمق این داستان نهفته است، چه کسی می‌تواند انکار کند؟ آنجا که بیچارگان و ستمدیدگان به سخن در می‌آیند، این اختلاف و تناقضها و تضادها را با ساده دلی و صداقت خاص خویش فریاد می‌کنند. فریادی مظلومانه که عرش خدا را به ارزه در می‌آورد.

«عبدالموع جبلی» که از جمله پیشروان بزرگ تغییر سبک در اواسط قرن ششم هجری است، از گرمی بازار شیدان و کساد دانش و فضل عالمان و دگرگونی ارزشها در زمان خود «به معیار قریحت» چنین سنجیده سخن می‌گوید:

«منسوخ شد مروت و معدوم شد صفا
وز هر دو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه
شد دوستی عداوت و شد مردی جفا
هر عاقلی به زاویه‌ای مانده ممتحن
هر فاضلی به دایمیه‌ای گشته مبتلا»^۸
بورش مغول و تأثیر آن در همه ابعاد زندگی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مردم جامعه آن زمان، آنقدر عمیق است که «در هیچ دولت بر اهل هیچ ملت نشان نداده‌اند»^۹ و لوحت آن حادثه ننگین هنوز از دامن ملت ایران شسته نشده است.^{۱۰}

سخن شاعران و اهل ادب در این دوره بیش از هر دوره‌ای درخور توجه است. با آنکه بسیار از گویندگان آن زمان در زمره مردم خانقاهی و بی اعتنا به عوامل مادی و تأثیرات آن درآمده بودند، باز هم عظمت واقعه و شومی نتایجش، آنان را تحت تأثیر قرار داده و حقایقی را به زبان شعر بیان داشته‌اند. آنچه در آثار این شاعران و نویسندگان می‌یابیم، انعکاس دردهای بی پایان مردمی است که در آن دوره زندگی می‌کردند.

این بغضهای گره شده به صورت مطایبات و هزلیات در آثار «سعدی» و «عبید زاکانی» به خوبی منعکس شده است. و شاعرانی چون «خواجه‌ی کرمانی» و «اوحدی مراغه‌ای» شاعران اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری و «سیف فرغانی»، معاصر سعدی، درباره امرای زمان و سوابق زشت «خواجه‌گان آفاق و صدور روزگار»، که در روزگار آنها بر کار بودند، سخنان طنزآمیزی بر جای نهاده و اشاراتی بلیغ در آثارشان دارند.^{۱۱}

«سیف فرغانی» شاعر بزرگ قرن هفتم هجری در قصیده‌ای، طبقات اجتماعی عصر خود را از شاه تا درویش، مورد سؤال قرار داده و معایب و مفاسدشان را بازگو کرده است. برای دوری از اطناب، ابیاتی از آن قصیده می‌آوریم:

«ایا سلطان لشکرکش به شاهی چون علم سرکش
که هرگز دوست یار دشمن ندیده کار زارتو

ایا دستور هاما نوش که نمرودی شدی سرکش
توفر عرونی و چون قارون به مال است افتخارتو
ایا مستوفی کافی که در دیوان سلطنتان
به حل و عقد در کار است بخت کامکارتو
قلم چون زرده ماری شده دست چون تو عقرب در
دواتت سله ماری کز یو باشد دمار تو
ایا بازاری مسکین نهاده در تر از ودین
چو سنگت را سبک کردی گران زانست بارتو»^{۱۱}

قصاید استوار سیف الدین فرغانی، که بیشتر جنبه انتقادی دارد، درباره اوضاع اجتماعی قرن هفتم و هشتم یکی از بهترین نمونه‌های آثار ادبی بشمار می‌رود. قصیده معروف سیف الدین که خود نامش را «تاریخ فساد زمان» نامیده است، به روشنی انحطاط اجتماعی و کساد شدن بازار علم و هنر و راستی و مروت و رواج نامردی را در آن روزگار به تصویر می‌کشد. و این «تصویر مولم» را از «بی آیندگان» بر جای می‌گذارد. ابیاتی از این قصیده را، که بیانگر وضع آشفته عصر شاعر و غلبه فساد و نشانه‌های سقوط و انحطاط معنوی مردم در آن روزگار است می‌آوریم:^{۱۲}

«در عجبم تا خود آن زمان چه زمان بود
کآسدن من به سوی ملک جهان بود
بهر عمارت سمود را چه خلل شد
بهر خرابی نحوس را چه قرآن بود
بر سر خاکی که بایگاه من و نیت
خون عزیزان به سان آب روان بود
شعر که نقد روان معدن طبع است
بردل این مسکان به نسیه گران بود
بوده جهان هم چو باغ به وقت بهاران
مسا چوبه باغ آمدیم فصل خزان بود
از بی آیندگان ز ماضی حالنی
گفتم و تاریخ آن فساد زمان بود»^{۱۳}

سیف فرغانی گذشته از انتقادهای شدید و بی پروا که در قصاید خویش از طبقات اجتماعی آن روزگار بدست می‌دهد، در جای دیگر، شاعران عهد خود را از منج امرای زمان نیز بر حذر می‌دارد و در این باره می‌گوید:

«از نسنای امرانیک نگهدار زبان
گر چه رنگین سخنی نقش مکن دیواری
مدح این قوم، دل روشن تو تیسره کند
همچو راز کلف و آینه راز نگاری»^{۱۴}

جمعی دیگر از شاعران و بزرگان ادب فارسی پیوسته مخاطبان خود را به اصول آزادگی و شرف در زندگی توصیه کرده و آنان را به عدالتخواهی و مبارزه با ستمکاران فراخوانده‌اند.



«سنائی» شاعر و عارف بلند پایه قرن ششم هجری انسانها را به بی نیازی و مناعت طبع می‌خواند:

«بمیرای حکیم از چنینین زند گانی
کزین زند گانی چو مردی بممانی
برین خاکدان پراز گرک تا کی
کنی چون سگان رایگان با سبانی
از این زند گانی زند گانی نخیزد
که گرگت و نباید ز گرگان شبانی»^{۱۵}

«نظامی گنجوی» شاعر سخنیور قرن ششم هجری نیز در آثار خود، آزادگی و شرف را می‌ستاید و مبارزه با ستمکاران را امری ضروری شمارد:

«پائین طلب خمان چه باشی
دست خوش ناکسان چه باشی
گردن چه نهی به هر قفائی
راضی چه شوی به هر جفائی
چون کوه بلند بنشینی ای کن
با نرم جهان در شستی ای کن
خواری خلل درونی آرد
ببیداد کشی زبونی آرد
می‌باش چو خار حربه سردش
تا خرمن گل کشی در آشوش
نیرو شکن است حیف و بیداد
از حیف بمیرد آدمیزاد»^{۱۶}

«شیخ اجل سعدی» یکی از ممدود شاعران و نویسندگان است که مسائل اجتماعی زمان خویش را با بیانی زیبا تصویر کرده است. خوشبختانه دیدگاههای اجتماعی سعدی کم نیست. او در قطعه معروف «بنی آدم اعضای یکدیگرند»، به اتحاد مردم یک جامعه که باید در دشواریها و سختی های زندگی یار یکدیگر باشند، اشاره می‌کند.

حکایت «جدال سعدی با مدعی»
 اختلاف طبقاتی و مفاسد ناشی از آن را
 نشان می‌دهد. در آثار سعدی چه منظوم
 و چه منثور، از یک جامعه طبقاتی
 متشکل از ستمگران و ستمکشان،
 گرسنگان و سیران سخن به میان آمده
 است. مظلوم و مفاسد حکمرانان زمان
 و دردهای اجتماعی با شیوه‌ای بسیار
 عالی در این آثار مورد بررسی قرار گرفته
 است.

حکایت «جدال سعدی با مدعی» اختلاف طبقاتی
 و مفاسد ناشی از آن را نشان می‌دهد:
 «... اغلب تهیدستان دامن عصمت در معصیت
 می‌آیند و گرسنگان نان ربایند».

در آثار سعدی چه منظوم و چه منثور، از یک جامعه
 طبقاتی متشکل از ستمگران و ستمکشان، گرسنگان
 و سیران سخن به میان آمده است. مظلوم و مفاسد
 حکمرانان زمان و دردهای اجتماعی با شیوه‌ای بسیار
 عالی در این آثار مورد بررسی قرار گرفته است.

«گلستان» سعدی حاصل دریافت و برخورد های
 گوناگون مردی اندیشه و راست با دنیا و مسائل
 و دشواریهای حیات انسان»^{۱۷}.

وی درباره یکی از ملوک بی انصاف می‌نویسد:
 یکی از ملوک بی انصاف، پارسائی را پرسید از عبادتها
 کدام فاضل تر است؟

گفت: ترا خواب نیمروز تا در آن یک نفس خلق را
 نیازاری!

ظالمی را خفته دیدم نیمروز
 گفتم این فتنه است خوابش برده به
 و آنکه خوابش بهتر از بیداری است

آنچنان بد زندگانی مرده به»^{۱۸}
 در آثار منثور و منظوم فارسی، سیاست کلی حکام
 و سلاطین و عوامل آنان در امر گرفتن خراج و مالیات نشان
 داده شده است. بیان چنین واقعیتی پایگاه اجتماعی مردم
 آن روزگار را روشن می‌کند. به این حکایت سعدی توجه
 کنیم:

ذو النون مصری پادشاهی را گفت: شنیدم فلان عامل
 را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر رعیت دراز دستی
 می‌کند و ظلم روا می‌دارد. گفت: «روزی سزای او
 بدهم». گفت: بلی روزی سزای او بدهی که مال از
 رعیت تمام شده باشد.

سپس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه
 نهی، درویش و رعیت را چه سود؟ پادشاه خجمل گشت



و دفع حضرت عامل بفرمود در حال»^{۱۹}
 به نظر سعدی وظیفه دولت در مورد مصرف مالیات
 و خراجی که مردم می‌پرداختند، ساختن «عمارت،
 جسر و مسجد و خانقاه و چاهها بر سر راههاست». و نیز معتقد
 است که اگر عامل و مأموری بر مردم ستم روا داشت باید

اورا مجازات کرد و آنچه به زور گرفته، از او بازستاند و به
 مردم غارت شده داد... والا «اگر به زجر و مصادره از وی
 ستانی و در خزانه نهی، رعیت درویش را چه سود؟»
 «سلطان گدا طبع آنکه طمع در مال رعیت و درویش
 کند»^{۲۰}

«پادشاهی که عدل نکند و نیک نامی توقع دارد، بدان ماند که جوهری کارد و امید گندم دارد.»

بجز مالیاتها و عوارض عادی، مالیاتهای جدیدی را به نحوی بر مردم تحمیل می‌کردند که بیشتر به غارتگری شباهت داشت.

«امیر نیشابوری» وقت بر اهل شهر خود خشم گرفت، بفرمود تا نیزه در زمین زدند. آن گاه سوگند یاد کرد که چندان درم خواهم که بیارید که این نیزه در زیر آن پنهان شود. و اگر نه - شما را بکشم و آتش در شهر زنم. خلق متحیر شدند. هر چه شفاعت کردند، هیچ در نگرفت. یک هفته مهلت خواستند و به نزدیک شیخ «عثمان هندو» آمدند و قصه با او بگفتند و از او دعای فرج خواستند - خوشبختانه قبل از پایان مهلت امیر به دست غلامان کشته شد.^{۲۱}

«امام محمد غزالی»، فیلسوف و فقیه و متکلم بزرگ قرن ششم در «نصیحة الملوك»، برای آنکه تا حدی از مظالم حکام و فرمانروایان جلوگیری شود، پیشنهاد می‌کند که سلطان «آسان حجاب» باشد، یعنی ارباب رجوع به آسانی بتوانند او را ببینند و مشکلات خود را مطرح کنند. وی ضمناً پادشاه را از تحمیل هرگونه مالیات غیر عادلانه بر مردم برحذر می‌دارد و می‌گوید که این کار بدان می‌ماند که «کسی بنیان دیوار بکند، ترو هنوز خشک نشده سر دیوار برنهد، نه سر ماند و نه بن»^{۲۲}.

«خواجه نظام الملک طوسی» وزیر دانشمند و با تدبیر دولت سلجوقی، بنیان مملکت داری را بر عدل و دادگستری استوار می‌داند و این نکته را بارها به صورت‌های گوناگون گوشزد می‌کند. وی صلاح لشکر و رعیت را به عدل و احسان می‌بیند و معتقد است که «ملک با کبیر باید و با ستم و ظلم نپاید»^{۲۳}.

خواجه نظام الملک برای استقرار عدالت در مملکت، به وظایف همه مأموران حکومت توجه دارد و در هر باب نظر خود را بیان می‌کند. عاملان یعنی مأموران وصول عواید دولت، باید با مردم به نیکوئی رفتار کنند و «جز مال حق نستانند و آن نیز به مدارا و مجاملت» و در موقع برداشت محصول تا مردم مستأصل و آواره نشوند و اگر عاملی جز این رفتار کند، باید او را «به کسان شایسته بدل کنند و اگر از رعیت چیزی زیاده شده باشد، از وی باز ستانند و به رعیت باز دهند... و او را معزول کنند و نیز عمل فرمایند تا دیگران عبرت گیرند»^{۲۴}.

نظام ظالمانه حاکم بر جامعه آن دوران، تفاوتها و اختلافات چشمگیری را بین مردم و طبقات ممتاز، به وجود آورده بود. رعیت را «رماهی» می‌دانستند که تعهد آن با پادشاه است و یا آنکه: «بدانکه رعیت عیال خدایند و هر که رعیت را برنجاند، خدای را آزرده است»^{۲۵}.

پادشاه و عوام‌الشان به راستی چنین معتقد بودند که «دخل پادشاه از رعیت حاصل می‌شود».

و چون رعیت بیچاره یارای پرداخت دخل پادشاه رانداشت، هنگامی که لب به اعتراض می‌گشود، به زندان

امام «محمد غزالی» فیلسوف و فقیه و متکلم بزرگ قرن ششم در «نصیحة الملوك» برای آنکه تا حدی از مظالم حکام و فرمانروایان جلوگیری شود پیشنهاد می‌کند که سلطان در آسان حجاب باشد یعنی ارباب رجوع به آسانی بتوانند او را ببینند و مشکلات خود را مطرح کنند.

و مجازاتهای سخت محکوم می‌شد.

انوشیروان هنگامی که می‌خواست «خراج ولایتها» را معلوم کند، طبقات مختلف اجتماعی را دعوت کرد و از آنها خواست که نظر و عقیده خود را دربارهٔ خراج بگویند. «پس مردی از میان مردمان برخاست، نه از مهتران و کس او را نشناخت و گفت: ای ملک خراج چیزی جاودانه بود و باقی ماند و مردم فانی شوند و چیزی باقی برفانی نتوان نهادن. بر زمین آبادان خراج نهی فردا از پس آن زمانه، آن زمین ویران شود و آن خراج بماند و بر مردی خراج نهی و میرد و آن خراج بر زمینها خراب و بر فرزندان وی بماند»^{۲۶}.

انوشیروان عادل (!) از اظهار نظر آن مرد خشمگین

تصویر شده است.

در داستان «بیژن و منیژه»، فردوسی وضع ظاهری یک زندانی را چنین بیان می‌کند:

«خواجه احمد حسن میبندی» وزیر سلطان محمود پس از سالها وزارت به دستور سلطان غزنوی در قلعه «کالنجر» محبوس بود. ولی پس از مرگ محمود، پسرش مسعود، او را زندان کرد و به مسند وزارت نشانده. «فرخی سیستانی» شاعر درباری ضمن وصف او، به طور غیر مستقیم وضعیت زندانی را به اطلاع خواننده می‌رساند:

«بودن توبه حصار اندر، جاه تونبرد
آن نه جاهی است که تا حشر یزید نقصان
شیر هم شیر بود گر چه به زنجیر بود
نبرد بنند و قلاده شرف شیر ز بان
باز هم باز بود و رچه که او بسته بود
شرف بازی از باز فکندن نتوان»
از فحوای کلام شاعران و نویسندگان برمی‌آید که معمولاً به خوراک و پوشاک زندانیان توجه نمی‌شد و غالباً برای جلوگیری از فرار، پای آنها را به زنجیر می‌بستند.
حسیات «مسعود سعد سلمان» شاعر خوش قریحه ایران در نیمهٔ دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم هجری ویژگیها و شرایط دشوار زندگی در زندانهای نظام استبدادی را با مهارت کامل بیان می‌کند.
او که در روزگار جوانی به کارهای دیوانی اشتغال داشت و شاعری سخنور و «زبان آور» بود، مورد بخل

بشکن دلم که رایحه در دشتوی

کس از برون شیشه نبود کلاب را

آسمان را کاش تمسیر کند معمار عشق

تا بداند خانه نوعی چه آباد است

و حسد دیگران قرار گرفت تا آنجا که روانه زندان شد و سالیانی چند را در زندان گذراند.
مسعود سعدحتی علت زندانی شدن خود را نمی‌داند و می‌پرسد:

«محبوس چرا شدم، نمی‌دانم
دانم که نه دزدم و نه عیارم
نزهیج عمل نواله‌ای خوردم
نزهیج قباله باقی‌ای دارم»^{۲۸}
همچنین حسیات «خاقانی» که به سبب سعایت بدخواهان و تنگ نظری شان مورد بی‌مهری پادشاهان

شده و می‌پرسد: «از کدام گروهی؟ گفت: از دبیرانم.
گفت: دبیران فصول باشند و فرمود: دوات بر سر او زند تا بمیرد»

... و «هر یکی با دوات او را می‌زدند، تا بمرد»^{۲۷}
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار!!...
مجازات کشته شدن به خاطر یک اظهار نظر نه تنها اجرا می‌شد، بلکه گاهی به دستور شاه خاطی را به زندان می‌افکندند.

در آثار منظوم و منثور فارسی، مشخصات زندانها و کیفرهایی، که در حق زندانیان اعمال می‌شد، به خوبی

«شیروان» قرار گرفته بود، شیوه مجازات و طرز زندگی بزهکاران در زندان را نشان می‌دهد:

«غصه بر هر دلی که کار کند
آب چشم آتشین نثار کند
بر دو پایم فلک ز آهن‌ها
حلقه‌ها چون دهان مار کند
این دهنهای تنگ بی‌داندان
بردوساق من آن شمار کند
که به دندان بی‌دهان همه سال
اره با ساق میوه دار کند»^{۲۹}

با مطالعه حبسیات مسعود سعد سلمان و خاقانی، معلوم می‌شود که زندانیان اغلب روی خاک و شن و یا روی حصیر می‌خوابیده‌اند و به دست و پای آنان غل و زنجیر بسته می‌شده و شب هنگام حتی از شمع و چراغ نیز محروم بوده‌اند:

«سقف زندان من سیاه شبی است
که دو دیده به دوده انبازد
روزه هر کس که روزش بینند
اختری سخت خرد پندارد»^{۳۰}

۵۵۵

«در این حصار خفتن من هست بر حصیر
چو بر حصیر گویم، خود هست بر حصار
در هر دو دست رشته بند است چون عنان
بر هر دو پای حلقه کند است چون رکاب»^{۳۱}

مسعود سعد با سرودن «حبسیات» زخمهای عمیق دوره اجتماعی خود را نشان می‌دهد. بقول «نظامی عروضی» نویسنده کتاب «چهارمقاله»: اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علوه چه درجه است و در فصاحت به چه پایه بود. وقت باشد که من از شعرا او همی خوانم. موی بر اندام من بر پای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود»^{۳۲}.

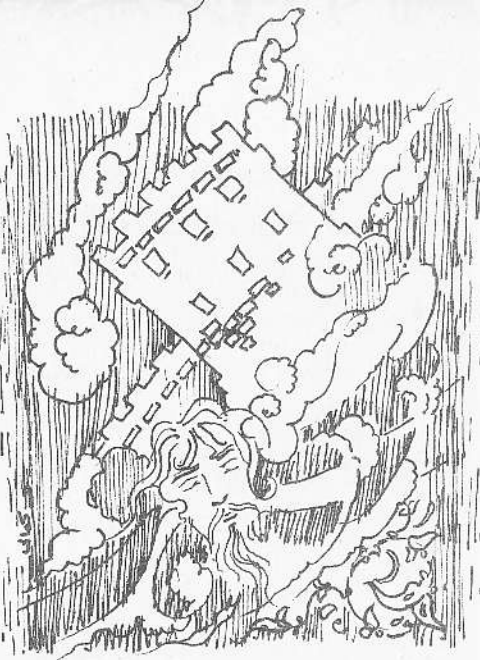
«هفت عالم بسود سود و دهک
پس از آنم سه سال قلمه نای
بند بریای من چو ماردوسر
من بر او مانده همچو مارد افسای
ناخن از زنج حبس روی خراش
دیده از درد بند خون بالای»^{۳۳}

«سود و دهک و نای، نام سه قلمه در هند است که مسعود سعد سلمان در آنها زندانی بوده است).

گاهی زندانی از مراقبت دایمی نگاهبانان شکوه می‌کند و می‌گوید:

«در هر حبس و بند نیز ندارندم استوار
تا گرد من نباشد ده تن نگاهبان
هر ده نشسته بر در و بر بام «سجن من»
با یکدیگر دمام گویند هر زمان
خیزد و بنگرید مبادا به جادویی
او از شکاف روزن پرد به آسمان!»^{۳۴}

سعدی خطاب به پادشاه می‌نویسد: «در هر دوسه ماه



است:

ابوشکور بلخی گوید:

«چنین گفت هامون مرا روز مرگ
مفرمای هیچ آدمی را معرک»

«ابوالحسن شهید بلخی» گوید:

«اگر بگری تو بروز حساب
مفرمای درویش را رایگان»

شاعر دقیق و نکته‌سنج قرن هشتم هجری (واحدی

مراغه‌ای) در «جام جم» توصیفی بسیار واقع‌گرایانه

از زندگی دهقانان زمان خویش به دست می‌دهد که در

ادبیات فارسی کمتر به چشم می‌خورد. این توصیف

شاعرانه، دورنمای غمبار زندگی دهقانان و کشاورزان در

روزگار قدیم است:

«گوشت دهقان به هر دو ماه خورد
مرغ بریان چریک شاه خورد
دست دهقان چو چرم گشته ز کار
دهخدا، دست نرم برده که آرا
چو خوری تو ز دستواره او
نظری کن به دست باره او:
دوسه درویش رفته در دره
پی گوساله و بز و بوره
شب فغانی که گرگ میش برد
روزآهی که دزد خویش برد
تو بر از باد کرده بشم بروت
که کی آرد شبان بنبر و قوروت
چند در قهر دیگران کوشی؟
بهر خود شیر دیگران نوشی؟»

شحنه زندان را بفرماید به غوص احوال زندانیان کردن، تا بی‌گناهان را خلاص دهد و گناه کوچک ریس از چند روزی بیخشد. زندان قاضی راهمچنین نظر نماید.»^{۳۵}

یکی دیگر از مسائل اجتماعی و نکته‌پایانی این گفتار، وضع دهقانان و کشاورزان در جامعه استبدادی آن دوران است.

با همه ستایش از پیشه و پیشه‌وری در ادب فارسی، دهقان و کشاورز در تنگنای معیشت به سر می‌برده است و همواره دستخوش ستمها، حق‌کشیها و بی‌رحمیا بوده است. مهمتر آنکه در دستگاه زورگویان زمانه، بیگاری برای دهقان و دیگر افراد زحمتکش امری عادی تلقی می‌شد. در آثار کهن فارسی، واژه‌های «مجرک» و «رایگان» به معنی بیگاری و کار مجانی به کار رفته

پی‌نویس‌ها:

- ۱- شاهنامه فردوسی- زیر نظر ای. برتلس- مسکو- انتشارات دانش.
- ۲- همان مأخذ. آهوهیب (فرهنگ معین).
- ۳- تاریخ ادبیات در ایران- ج. اول- تألیف دکتر ذبیح الله صفا- تهران- ابن‌سینا.
- ۴- دیوان سعیدی مروزی- به تصحیح شهاب طاهری- ابن‌سینا.
- ۵- دیوان ناصر خسرو- به تصحیح زین‌العابدین شریف صفوی.
- ۶- دیوان فرخی سیستانی- چاپ دوم- با مقدمه و به تصحیح دبیر سیاقی.
- ۷- دیوان عبدالواسع جبلی- به تصحیح دکتر ذبیح الله صفا- دانشگاه تهران.
- ۸- به نقل از «نه شرقی، نه غربی، انسانی»- زبان و فرهنگ ایران- دکتر عبدالحمید زرین کوب.
- ۹- تاریخ ادبیات در ایران- ج. سوم- ذبیح الله صفا- ابن‌سینا.
- ۱۰- رجوع کنید به دیوان خواجه کرمانی به اهتمام و تصحیح سهیلی خوانساری و نیز به کلیات عبید زاکانی به تصحیح و مقدمه عباس اقبال آشتیانی.
- ۱۱- به نقل از تاریخ ادبیات در ایران- ج. سوم- دکتر صفا- ابن‌سینا- دستور و وزیر، مستطی- محاسب عبود مالیاتی (فرهنگ معین).
- ۱۲- همان مأخذ.
- ۱۳- کلف = کک روی صورت (فرهنگ معین).
- ۱۴- دیوان صفوی به اهتمام مدرس رضوی.
- ۱۵- کلیات نظامی گنجوی به اهتمام وحید دستگردی.

حیف = ستم و ظلم (فرهنگ معین).

- ۱۷- دیداری با اهل قلم- ج. اول- دکتر غلامحسین یوسفی- دانشگاه فردوسی مشهد شماره ۵۳.
- ۱۸- کلیات سعدی- محمد علی فروغی- مؤسسه انتشارات امیر کبیر. ۱۹ و ۲۰- همان مأخذ.
- ۲۱- نسخه خطی «زاد الحقوبین» تألیف (محمد بن نصر) از آثار قرن هفتم هجری- به نقل از تاریخ اجتماعی راوندی- ج. ۴- انتشارات امیر کبیر.
- ۲۲- نصیحة الملوك غزالی طوسی- به تصحیح وحاشیه جمال همانی.
- ۲۳ و ۲۴- دیداری با اهل قلم- ج. اول- دکتر غلامحسین یوسفی- دانشگاه فردوسی، مشهد.
- ۲۵- قابوسنامه به تصحیح و مقدمه دکتر اسلامی ندوشن.
- ۲۶ و ۲۷- ترجمه تاریخ طبری با مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور- چاپ تهران.
- ۲۹- دیوان خاقانی با تصحیح و مقدمه و تعلیقات دکتر ضیاء الدین سجادی- شعرا و شاعران (فرهنگ معین).
- ۳۰- دیوان مسعود سعد سلمان- به تصحیح رشید یاسمی.
- ۳۱- چهارمقاله نظامی عروضی چاپ بریل لیدن.
- ۳۲- دیوان مسعود سعد سلمان- به تصحیح رشید یاسمی.
- ۳۳ و ۳۴- همان مأخذ.
- ۳۵- کلیات سعدی- محمد علی فروغی- انتشارات امیر کبیر.